

در پرتگاه حوادث

زندگی نامه‌ی اکبر اعتماد
بنیانگذار سازمان انرژی اتمی ایران

مصاحبه و تدوین:

محمد حسین یزدانی راد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



نشر اختران

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۳
بخش ۱ - کودکی و نوجوانی.....	۲۵
بخش ۲ - خارج از ایران.....	۴۱
شروع کار در کارخانه‌ی براون باوری.....	۴۹
رفتن به پاریس برای تحصیل در رشته‌ی مهندسی هسته‌ای.....	۵۳
بازگشت به سوئیس.....	۵۹
بخش ۳ - آغاز کار در ایران.....	۶۵
تشکیل دفتر انرژی اتمی.....	۷۰
تکمیل راکتور اتمی و آزمایشگاه‌های مرکز اتمی دانشگاه تهران.....	۷۲
سفر به اروپا برای تشویق متخصصان ایرانی به بازگشت به ایران.....	۷۵
همکاری با رادیوتلوویزیون ملی.....	۷۹
همکاری در تأسیس وزارت علوم و آموزش عالی.....	۸۵
همکاری در تأسیس دانشگاه صنعتی آریامهر.....	۹۰
عدم توجه مسئولان نسبت به مسائل دانشجویان.....	۹۲
جلسه‌های انقلاب آموزشی.....	۹۵
ایجاد مؤسسه‌ی تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی.....	۱۰۰
تأسیس دانشگاه بوعلی سینا و دانشگاه آزاد.....	۱۱۰
بخش ۴ - سازمان انرژی اتمی ایران.....	۱۲۳
نحوه‌ی مدیریت در سازمان انرژی اتمی.....	۱۴۳
تأمین نیروی انسانی سازمان انرژی اتمی.....	۱۴۹
تأمین سوخت اتمی موردنیاز سازمان.....	۱۵۵
دیدگاه آمریکا نسبت به برنامه‌ی اتمی ایران.....	۱۷۷
انتظار شاه از برنامه‌ی انرژی اتمی.....	۱۸۱
سازمان انرژی اتمی و مسائل زیست‌محیطی.....	۱۹۰

دعوت از دکتر اعتماد برای بازگشت به ایران ۴۴۰
دعوت از دکتر اعتماد برای رفتن به عراق و پاکستان ۴۴۱
بازگشت به ایران ۴۴۳
پیوست‌ها ۴۴۹
قانون سازمان انرژی اتمی ایران ۴۵۱
قرارداد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای ۴۵۹
چند غزل از اکبر اعتماد ۴۶۱
نامه‌ها و پیام‌ها ۴۶۷
تصاویر ۴۷۵
نمایه ۵۲۵

نحوه‌ی چرخش کار در سازمان انرژی اتمی ۱۹۶
تأمین امکانات رفاهی برای کارکنان سازمان ۲۰۴
ایجاد شرکت‌های خصوصی برای کمک به سازمان انرژی اتمی ۲۱۲
برنامه‌ی ساخت نیروگاه‌های اتمی ۲۱۵
نحوه‌ی تصمیم‌گیری درباره‌ی برنامه‌ی انرژی اتمی ۲۲۸
برنامه‌ی انتقال سازمان انرژی اتمی به اصفهان ۲۴۰
بخش ۵ - رابطه با کشورها، سازمان‌ها و رهبران خارجی ۲۴۹
انتخاب تکنولوژی برای نیروگاه‌های اتمی ۲۵۶
مشکلات مذاکرات با فرانسوی‌ها ۲۶۱
سازمان انرژی اتمی در مذاکرات با آمریکا ۲۷۸
قرارداد منع گسترش سلاح هسته‌ای ۲۸۶
مشکلات مذاکره با آمریکا ۲۹۱
مذاکرات با انگلستان برای ایجاد یک همکاری وسیع ۲۹۵
روابط با آلمان ۳۰۴
روابط با سایر کشورها ۳۰۵
مسائل ایران در ارتباط با نظام هسته‌ای جهانی ۳۲۹
کنفرانس انتقال تکنولوژی هسته‌ای در شیراز و تخت جمشید ۳۴۰
نقش ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ۳۵۱
بخش ۶ - رابطه با دولت و عوامل صاحب نفوذ دولتی و غیردولتی ۳۵۹
سازمان انرژی اتمی و دولت ۳۵۹
رابطه با دولت در زمان نخست‌وزیری امیرعباس هویدا ۳۶۲
تحصن در نخست‌وزیری ۳۶۶
رابطه با دولت در زمان نخست‌وزیری جمشید آموزگار ۳۷۳
شرکت کروپ و کارخانه‌ی نمک‌زدایی برای بوشهر ۳۸۳
پیشنهاد فروش یک نیروگاه به ایران ۳۸۶
رویارویی با عوامل ذینفع و بانفوذ ۳۹۶
ارتشبد فردوست ۳۹۷
تأمین امنیت جانی رئیس سازمان ۴۰۶
قانون کارکردن خر و خوردن یابو ۴۰۷
شاه و سازمان انرژی اتمی ۴۰۸
فساد در شرکت‌های خارجی ۴۱۴

بخش ۱ - کودکی و نوجوانی

- به عنوان نخستین پرسش، خودتان را به طور کامل معرفی کنید. تاریخ تولد، محل تولد، پیشینه‌ی خانوادگی و وقایع برجسته‌ی دوران کودکی خود را پیش از ورود به مدرسه بیان کنید.

- بنده از شما تشکر می‌کنم که اجازه دادید تجربیات زندگی خودم را با هموطنانم در میان بگذارم، چون ممکن است برای آن‌ها و به‌ویژه نسل جوان جالب باشد؛ بنابراین تلاش می‌کنم خاطره‌هایی از دوران کودکی‌ام که تضمین‌کننده‌ی سرنوشت‌م در آینده بودند بازگو کنم.

در سال ۱۳۰۹ در خانواده‌ی بسیار سنتی در همدان متولد شدم. پدرم حاج ابوالقاسم اعتماد و مادرم صفیه غفاری بسیار متدین و معتقد بودند. مادرم همیشه مراقب بود تا نمازمان را بخوانیم.

پدرم که تنها مدت محدودی در کودکی به مکتب رفته بود با تلاش و همت خود به زبان و ادبیات فارسی احاطه یافته بود. اوقات فراغت خود را صرف مطالعه می‌کرد و در منزل کتابخانه‌ی مجهزی داشت. اغلب در منزل جلسسه‌ی بحث ادبی و مشاعره تشکیل می‌شد. با شوق زیاد به اتاقی که جلسسه تشکیل می‌شد می‌رفتم. کنار در ورودی اتاق دوزانو می‌نشستم و گوش می‌دادم و این امر باعث تحریک ذوق ادبی بنده شد.

پدرم در دوازده یا سیزده‌سالگی، همراه پدر و مادر و دو برادر و دو خواهر کوچک‌تر از خودش به سنندج رفت؛ اما پدرش در یک درگیری کشته شد و پدرم ناچار شد مادر، برادران و خواهران خود را به همدان برگرداند. وقتی به همدان رسیدند فهمیدند که تمامی اموال و دارایی آن‌ها به تاراج رفته است. پدرم برای اداره‌ی خانواده در یک دکان بقالی شروع به شاگردی کرد. چون درست‌کار و صادق بود به تدریج در دکان‌های بزرگ‌تر

کارکرد و کم‌کم، شناخته شد؛ سپس به شغل دلالی در بازار پرداخت و به‌سرعت مورد اعتماد تاجران بازار قرار گرفت و کارش رونق پیدا کرد تا این‌که سرانجام به تجارت پرداخت.

در آن روزها، همدان یکی از مراکز بزرگ تجارت ایران بود، پدرم به‌تدریج در همدان تاجری سرشناس شد. سرانجام، به ریاست اتاق بازرگانی همدان انتخاب شد و سال‌ها در این مقام به شهر خود خدمت کرد. تأسیس چند شرکت سهامی، از جمله شرکت برق همدان از اقدامات اوست. ریاست هیئت‌مدیره‌ی اغلب این شرکت‌ها با او بود، همچنین آوردن توربین آبی و نصب آن در کوه‌پایه‌های الوند نیز از ابتکارات ایشان بود.

درباره‌ی شرکت برق همدان یک داستان دارم که جالب است. در آن موقع یعنی قبل از جنگ جهانی دوم، شرکت برق یک مهندس آلمانی برای امور فنی و مخصوصاً راه‌اندازی توربین‌های آبی استخدام کرده بود. در شروع جنگ دوم جهانی این مهندس آلمانی به آلمان رفت و وقتی به همدان برگشت یک رادیو بزرگ برای ما آورد. در آن زمان در همدان رادیو نبود و ما خیلی خوشحال شدیم و چون جنگ شروع شده بود هر شب پای رادیو می‌نشستیم و به اخبار جنگ گوش می‌کردیم. هر شب گروهی از افراد فامیل برای گوش دادن به رادیو به خانه ما می‌آمدند و به اخبار گوش می‌دادند و بین آن‌ها بحث و گفت‌وگوی زیادی درمی‌گرفت.

خوب به خاطر دارم که اغلب روزها آن مهندس آلمانی به خانه ما می‌آمد و رادیو را به اتاق کوچکی می‌برد و مدتی آنجا بود و ما هم نمی‌دانستیم او چه کار می‌کند، فقط گاهی صدای او را می‌شنیدیم که به آلمانی چیزهایی می‌گفت.

بعد از مدتی نیروهای انگلیسی که به همدان آمده بودند از رادیو بازدید کردند. معلوم شد که آلمانی‌ها در این رادیو دستگاه فرستنده کار گذاشتند. انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیدند که آن مهندس آلمانی رادیو را برای جاسوسی از آلمان آورده که اخبار و اطلاعات انگلیسی‌ها را به آلمان منتقل کند.

پدرم از تمام اقلیت‌های مذهبی در همدان حمایت می‌کرد. در محلی، به نام درِ حکیم‌خانه، تعداد زیادی مغازه پارچه‌فروشی بود که یهودیان اداره می‌کردند و اگر یکی از آنان ورشکست می‌شد اذیتش می‌کردند، خانه‌ی او را می‌گرفتند و وابستگانش را آزار می‌دادند. پدرم از این موضوع بسیار ناراحت می‌شد و از آن‌ها حمایت می‌کرد. من چندین مورد از این حمایت‌ها را به یاد دارم. برای نمونه، اگر یک یهودی مقروض شده بود، شب به در خانه ما می‌آمد. پدرم در را به روی او باز می‌کرد و به او غذا و جای خواب می‌داد و صبح بعد از صرف صبحانه با او به دکانش می‌رفت و آنجا می‌نشست. وقتی مردم می‌دیدند که حاج اعتماد در دکان فلان کلیمی نشسته حساب کار خود را می‌کردند که دیگر نمی‌توانند به آن کلیمی اجحاف کنند. پدرم اجناس مغازه را ارزیابی می‌کرد و حساب و کتاب مغازه‌دار را روشن می‌کرد. آنگاه طلبکارها را می‌خواند و به‌طور مثال به آن‌ها می‌گفت: این شخص تومانی هفت ریال می‌تواند بدهد و بیش‌تر از این در توانش نیست. آن‌ها چون به پدرم اعتماد داشتند می‌پذیرفتند. یهودی چک می‌داد و پدرم پشت چک‌ها را امضا می‌کرد و می‌گفت: این چک را بگیرید و حق‌ندارید به خانه‌اش دست بزنید و خانواده‌اش را آزار دهید. افزون بر حمایت از اقلیت‌های مذهبی، همه‌ساله در فصل پاییز تجار و خوانین همدان را به اتاق بازرگانی دعوت می‌کرد تا برای تأمین آنچه اهالی همدان در فصل زمستان نیاز داشتند یاری کنند و خود نیز مبلغ قابل‌توجهی را تقبل می‌کرد. با این پول گروهی را برای تهیه‌ی آذوقه به دهات همدان و برای تهیه‌ی زغال به شمال می‌فرستاد که برای زمستان برای اهالی شهر انبار کنند. زمستان در همدان بسیار سخت بود و راه‌ها اغلب بسته می‌شد و مردم همدان در تنگنا قرار می‌گرفتند. گروهی را برای کمک به اهالی مستمند همدان تشکیل می‌داد. این گروه به تمام خانه‌های مردم کم‌درآمد شهر مراجعه می‌کردند و نیازهای آن‌ها را برآورده می‌کردند. خوب به خاطر دارم که در شب‌های سرد زمستان به خانه نمی‌آمد تا مطمئن شود کسی در شهر بدون سوخت و آذوقه نمانده است. در بهار هم اقداماتی برای لایروبی قنات‌های همدان انجام می‌داد. توجه به نیازهای